درس پانصد و هفدهم

بحث راجع به صفت علم (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

کیفیت وجود صورت علمیه در علم پروردگار

در جلسهٔ قبل خدمت رفقا عرض شد که صور علمیه در علم عنائی حق با آنچه را که در ذهن و نفس خود داریم تفاوت دارد. صور علمیه در نفس ما مسبوق به عدم است و محتاج به آن معلوم بالعرض خارجی است. تا یک محکیٌ عنه و معلوم بالعرض خارجی نباشد صورت علمیه برای ما حاصل نخواهد شد و این به سلسلهٔ علل و اسباب احتیاج دارد. فرض کنید در مورد مبصرات، شرط حصول صور علمیه بصر است و اگر شما چشمتان را ببندید نمی‌دانید چه کسی در اینجا نشسته است حتماً باید چشم باز باشد یااینکه چشمتان را باز کنید ولی کسی در اینجا نشسته نباشد باز در واقع چیزی را نمی‌بینید یا چشمتان باز باشد ولکن یک حجاب و ستاری بین شما و مرئی باشد باز دراین‌صورت امکان برای صورت علمیه نیست. این به معلوم بالعرض خارجی

احتیاج دارد تااینکه آن معلوم بالذات در نفس نقش ببندد و تحقق خارجی پیدا بکند ولی آیا همین مسئله در علم عنائی حق نسبت به اشیاء خارجی هم هست؟ شکی نیست در اینکه صورت علمیه عبارت از آن محکی خارجی است یعنی آنچه را که در خارج تحقق پیدا کرده است. ممکن است که تصور کنیم شیئی در خارج تحقق پیدا نکرده ولکن صورت علمیه‌اش در علم عنائی حق موجود است؟! مگر علم پروردگار کامپیوتر است یااینکه فرض کنید در سی‌دی و از این حرف‌ها گذاشته‌اند که حالا بعداً در خارج صورت خارجی به او بدهند؟! بلکه ان صورت علمیه در علم پروردگار عبارت از نفس وجود شیء و نفس تحقق شیء است.

تصور دو نحوه وجود توسط فلاسفه برای علم عنائی حق

در اینجا فلاسفه برای علم عنائی حق در مقام بسط یا در مقام اجمال دو نحوه وجود تصور کردند؛ وجود اول وجود اجمالی است که در آن وجود اجمالی که هنوز بسط و تعین خارجی پیدا نکرده اصل و حقیقت هر چیزی به‌نحو اجمال در آن ظرف علم عنائی حق موجود است؛ یعنی مقام بسط، همین

تحقق خارجی اشیاء فرض شده که در بستر زمان هر لحظه صورتی متفاوت با صورت دیگر وجود خارجی پیدا می‌کند و همین‌طور در گردش زمان، صور متعدده‌ای هست که این صور متعدده به یک صورت اجمالی ازلاً مسبوق است و در ازل این صورت اجمالی بوده است منتها در طی زمان این صورت اجمالی تحقق خارجی پیدا می‌کند و براین‌اساس آیات شریفه‌ای را که در قرآن حکایت از علم تفصیلی نسبت به عواقب عمل مشرکین و منافقین هست تأویل و توجیه کردند؛ ﴿فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ﴾[1] در آیات قرآن زیاد داریم؛ ﴿فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ﴾ و در سورۀ فتح[2] و سورۀ حدید[3] است و در سور دیگر هست که ﴿فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ﴾ و امثال‌ذلک که در تمام اینها این علم را در باب توجیه که این علم متأخر از عمل است زیرا خدای متعال در

---

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۸۱
«پس همانا خداوند البّته می‌داند چه کسانی راست گفته‌اند، و چه :کسانی دروغ گویانند؟»
۲. سوره فتح (۴۸) آیه ۱۸.
۳. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

اینجا علم منتسب به خود را متعلق به عمل افراد در خارج در مقام امتحان و اختبار و انتساب کرده است. ما این حادثه و پدیده را به‌وجود آوردیم تا صابرین از غیر صابرین شناخته بشوند و تا خدا ثابتین در راه و عدم ثابتین را بداند و تا خدا راستگویان و صادقین را از کاذبین بداند. مقصود از این علم چیست؟ اگر مقصود این علم آن حقیقت ذهنیه و کیفی است که مثل ما وجود ذهنی برای پروردگار حاصل بشود، طبعاً این باطل است و لازمهٔ این سبق به جهل است. پس منظور این چیست؟ منظور علم تفصیلی در مقام بسط است یعنی قبل از اینکه صدق این شخص مشخص بشود این صدق، صدق مخفی، مکنون، مستتر در فرد بود و هنوز صدق برای افراد مشخص نبود، امتحان نیامده و بین صادق و کاذب مشخص نشده است. وقتی که این امتحان آمد این صدق بارز و ظاهر و آشکار شد. حکم به جهاد تا نیامده همه بله بله قربان می‌گویند اما وقتی که حکم آمد آن کسی که در میدان می‌آید و نمی‌آید و یا آن کسی که در صف مقدم می‌آید و آن کسی که آخر می‌ایستد آنجا معلوم می‌شود.

استاد: من الآن دارم مسئله را به ذات می‌برم. پروردگار متعال می‌داند که این شخص در آینده صادق، ثابت‌قدم، اهل صدق و اهل خلوص خواهد بود ولکن این علم او صورت خارجی پیدا نکرده و هنوز ظهور و بروز خارجی پیدا نکرده است. اگر خدا بگوید که فلانی آدم خوبی است که تمام اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ازجمله عمر و ابوبکر اعتراض می‌کنند که پس چرا ما را نگفتی؟! فرض بکنید اگر خدا بگوید که حذیفه آدم خوبی است همین عثمان و عبدالرحمن عوف اعتراض می‌کنند که چرا ما را نگفتی؟ ما هم آدم خوبی هستیم! این صدق الآن صدق مخفی و مستتر است. یک حکم به جهاد می‌آید آن گربه‌هایی که باید از جنگ اُحد فرار کنند سه روز می‌گذارند فرار می‌کنند[1] بیخود فرار نکردند چون باید بعداً وجود اسلام به اینها منیع و عزیز و متین باشد، رفتند که خودشان را از دستبرد و اینها حفظ کنند که بعداً

---

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ٨٤؛ تقریب المعارف، ص ۳۲۰؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ تاریخ الطّبری، ج ۲، ص ۵۲۲.

اسلام را تحویل بگیرند و خلافت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم [ادامه پیدا کند]! اینها قصد خیر داشتند و نمی‌خواستند یک وقت گزندی به وجود مبارک بیاید! می‌خواستند همین‌طور سالم و تر و گل بمانند که بعداً خلافت رسول خدا را حفظ کنند! بالأخره کسی باید اسلام را نگه دارد! آن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود که اصلاً در جنگ‌ها تکه‌تکه شد و نودتا [زخم کاری] در جنگ اُحد برداشت[1] و در سر عمر بن عبدود زد[2] و حضرت حتماً دیده که خیلی برای اسلام شاید [فایده] ندارد ولی آنهایی که حساب کردند باید بمانند و بعد این میراث پیغمبر را نگه دارند و خلاصه به اهلش برسانند بقاء اینها [مهم است]!

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند گاهی اوقات که می‌شنیدند مثلاً کسی از این آقایان برای یک شکستن دست و پا به امریکا رفته و در آنجا

---

[1] . مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۱۱۹؛ عنوان بصری، ج ۲، ص ۶۷.

۲. مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۵۲.

معالجه شده یا به لندن و امثال‌ذلک رفته برای اینکه یک ترکی برداشته یا سرش درد گرفته است، می‌فرمودند: آقا اینها وجودشان برای اسلام عزیز است ما که قابل نیستیم، وجود و عدم ما یکی است! نباید شما نیت بد کنید چون اینها قصد خیر دارند و خلوص نیت دارند و می‌خواهند وجودشان را برای حفظ اسلام و نظام نگه دارند، برای این است پس ارزش هم دارد. امریکا که سهل است اگر کرور کرور و میلیارد و میلیارد هم خرج بشود ارزش این را دارد که این وجود موجودات نفیسه و محترمه باقی بمانند ولی ما نه، وجود و عدم‌مان یکی است.

این بزرگواران هم همین‌طور هستند اینکه از جنگ فرار می‌کردند یا نمی‌آمدند و پشت می‌رفتند مخفیانه پنهان می‌شدند و فقط امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بندهٔ خدا را جلو می‌انداختند به‌خاطر این بود که می‌دیدند آن اسلامی را که باید نگه دارند [این‌طور حفظ می‌شود] و واقعاً هم درست فکر می‌کردند! آن اسلامی که باید ابوبکر پیشوای آن بشود همان ابوبکر هم باید امام آن بشود و آن اسلام

به درد امیرالمؤمنین نمی‌خورد! آن اسلام به درد امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام نمی‌خورد آن اسلامی که یک مشت گوساله و گوسفند بخواهند برای آن امام رکوع و سجود کنند همین‌ها سالم بمانند که تحویل بگیرند و خلق الله را به مقصد برسانند!! بیشتر زحمت امیرالمؤمنین زیاد می‌شود!! اما نه، اسلام او به درد همان چهار پنج نفر می‌خورد حالا سلمانی این وسط پیدا بشود، اباذر بیچاره‌ای و مقدادی به درد آنها می‌خورد و با همدیگر خوش هستند ولی آن جمعیت و آن ابهت اسلام و ... [باید برای آنها باشد] و خلاصه گروهی این گروهی آن پسندند.[1] خلاصه خدا برای هر کسی دروتخته را جور کرده است. چطور این مسئله باید معلوم بشود؟ باید حکم به جهاد بیاید.

قضیهٔ انفاق و در مقام اخلاص انقیاد بنده و مکلف در افراد، مختلف است. اگر خدا بگوید که در این شهر آدم چیز هست کسی نمی‌آید. اگر خدا

---

۱. دوبیتی‌های باباطاهر، دوبیتی ۴۰:
متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست *** گروهی آن گروهی این پسندند

بگوید که باید علی امام بشود همه اعتراض می‌کنند که آقا مگر خون علی قرمزتر از ما است؟! نه، باید یک حکم به صدقه بیاید که هر کسی پیش پیغمبر می‌رود مفت و مجانی نباشد؛ ﴿فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗ﴾[1] وقتی نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌روید و یک ساعت وقتش را می‌گیرید همین‌طوری نیست نه آقا! یک گوسفند بردارید ببرید یا فرض بکنید دوتا چیز ببرید، خواستید هم بنشینید با پیغمبر حرف بزنید عیب ندارد. همین‌طوری به آنجا می‌روید، از خانه فرار کردید با زنتان دعوایتان شده می‌گویید که حالا کجا برویم؟ پیش پیغمبر برویم یک‌خرده پیغمبر برایمان حرف بزند و فلان بکند. نه آقا اگر دعوایتان نمی‌شد پیش مخدره بودی! ده سال هم پیغمبر یادت نمی‌آمد! اگر حکم به صدقه نمی‌آمد دیگر بین علی و غیر علی فرق قائل نمی‌شد. همه می‌گفتند که چرا ما نه؟ چرا برای ما این‌طوری [نیست]؟ حکم به

---

۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۹:
«قبل از این عمل نجوی، صدقه و هدیه‌ای به نزد رسول الله پیش بیاورید».

صدقه و انفاق و مجاهده می‌آید. این علم، علم در مقام بسط است یعنی نه‌اینکه خدا نداند. نه، خدا می‌داند ولکن آن ظهور و بروز باید در مقام تحقق محکی خارجی انجام بشود، نه در مقام اجمال. این فرق بین این دو علم است.

تمام حقیقت سلوک عبارت از حقایق علمیه

پس ما دو نوع علم داریم؛ علم اول علم صرف یک صورت ذهنیه است ولی علم به معنای انکشاف، انکشاف چه موقع واقع می‌شود؟ انکشاف وقتی است که صورت خارجی پیدا بکند و این انکشاف استناد به پروردگار داده شده یعنی برای خدا انکشاف بشود، نه انکشاف به معنای صورت علمیه بلکه انکشاف به معنای تحقق معلوم و هنوز که معلوم در خارج محقق نشده است. بنابراین استناد این انکشاف ... .

آخر چون ما نسبت به علم آشنایی نداریم و آشنایی ما با این حقیقت علمیه کم است فقط به‌عنوان یک صورت می‌دانیم نه به‌عنوان یک واقعیت خارجی و این یک مطلبی است که کم‌کم سالک در مقام حرکت و سیر و سلوک به این نکته می‌رسد که اصلاً

تمام حقیقت سلوک عبارت از حقایق علمیه است. سلوک چیزی جز حقایق علمیه نیست! نه صرف اطلاع، اطلاع برای خیلی‌ها حاصل می‌شود. اطلاع یعنی صورت‌برداری.

فرق فقیه غیر عارف با فیلسوف و عارف

اگر شما فتوحات مکیه را هم جلویتان بگذارید و از اول تا آخر چهار جلد را بخوانید نسبت به یک مراتب اسماء و صفات اطلاعی پیدا می‌کنید. هر کسی به مقتضای فهم و ادراکش اطلاع پیدا می‌کند ولی آیا انسان به انکشاف و آن حقیقت واقعیت او می‌رسد؟! نمی‌رسد. بله، اینها کمک می‌کنند و انسان را سوق می‌دهند و در انسان میل و کشش نسبت به این مسائل پیدا می‌کنند و در این‌هم شکی نیست. تمام مسائل فلسفی و عرفانی در این باب است که انسان را به حقایق عالم وجود آشنا می‌کند وَ کَم فَرقٍ بَینَ مَن لَم یَطلِع عَلی هذهِ العلومِ الإلهیة و المعارفِ الحَقة و بَینَ مَنِ التَّبعَ عَلیها و اشتاقَ إلیها و یَتمیلُ إلیه النفوس. اگر کسی نسبت به این مطالب اطلاع نداشته باشد گرچه رسالهٔ عملیهٔ او به یک المنجد هم برسد، باز نمی‌تواند آنچه را که یک عارف ـ عارف

حتی به عرفان نظری، نه به عرفان واقعی ـ و یک فیلسوفی که حقایق عالم وجود را با عقل ادراک کرده بتواند ادراک کند تااینکه نسبت به او میل و اشتیاق پیدا کند. یک فرد فقیه هرچه هم که فقیه باشد و هرچه در روایات فقهی و اصول متضلع باشد، وقتی که با او از معارف صحبت کنید می‌بینید کُمیتش در معارف لنگ است و افکار او به یک‌سری از مطالب محدود است. هرچه بخواهید برای او توضیح بدهید بابا آن حورالعینی که در عالم قیامت است، آن ارتباط علمی با حورالعین و آن حقیقت علمی و ربط علمی و انکشاف جذبات بین نفس حور و نفس انسان است که موجب آن التذاذات است، اصلاً نمی‌فهمد، [می‌گوید که] اصلاً چه داری می‌گویی؟! بابا خدا عمرت بدهد! نکیر و منکر هم این حرف‌ها را نمی‌فهمند که تو داری می‌زنی!

تلمیذ: ... عمومیت ندارد که ... بخواهد بزرگ بشود!

استاد: آنجا دیگر بله، مشترک‌المنافع است!! می‌گوید که به ما هزارتا وعده دادند که این‌طوری است، آنجایش این‌طوری است، کله‌اش در مغرب هست و ناخن پایش در مشرق هست! شما دیگر

ببینید بقیهٔ مسائل چند فرسخ است!! بین زانو و پاهایش خیال می‌کنم دو هزار فرسخ باشد!! چون بین این‌طرف کرهٔ زمین تا آن‌طرف کرهٔ زمین تقریباً حدود بیست هزار کیلومتر است هان؟! یا بیشتر است؟! بیست هزار کیلومتر است، چهل هزارتا دور زمین، بیست هزار کیلومتر است. اگر مشرق و مغرب را حساب کنیم از این بیست هزار کیلومتر دو هزار کیلومتر به زانو می‌افتد و هزار کیلومترش به کله می‌افتد. این‌طور نیست آقا سید ...؟! بقیهٔ توضیحات را باید حضرت‌عالی بروید و امشب اندازه بگیرید که حورالعین این غول بی شاخ و دمی که خدا می‌خواهد روز قیامت به ما بدهد از حالا تکلیفمان را بدانیم که چه‌کار کنیم؟ ایشان چند برابر می‌شود؟

لذت عبارت از یک صورت برزخیه

مشکک بودن لذت

اما آن کسی که به حقایق علمی رسیده و متوجه شده که اصلاً هرچه مراتب علمی در انسان بالاتر برود مرتبهٔ لذت بالاتر می‌رود و اصلاً لذت عبارت از یک صورت برزخیه است و حقیقتش همین‌طور رو به اشتداد است و در مقولهٔ تشکیک به لذات

ملکوتیه و جبروتیه و لاهوتیه می‌رسد و بعد به جایی می‌رسد که می‌فرماید: **«إلهی مَن ذا الَّذی ذاقَ حَلاوةَ مَحبتکَ فَرامَ مِنکَ بَدلاً؟»**[1] خدا که دیگر حورالعین نیست! اگر [حورالعین] بر فرض تصورات اینها این و آن باشد که خدا این حرف‌ها را ندارد. امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید: این لذت مصاحبت و مؤانست با تو در یک مرتبه‌ای است که دیگر به غیر از آن مرتبه نمی‌شود تصور کرد. دیگر شخص نمی‌تواند تصور کند. این را کنار روایاتی بگذارید که از امام صادق علیه‌السّلام آمده است بر اینکه وقتی که مؤمن در عالم قیامت به مراتب پروردگار و اسماء و صفات صعود می‌کند مدام افراد، حورالعین، غلمان و امثال‌ذلک از خدا تقاضا می‌کنند که ما برای این آمده‌ایم اما او ما را سر کار گذاشته و پیش تو آمده است پس وضع ما در اینجا چیست؟ خدا می‌گوید که بابا برو یک سری به اینجا بزن و خلاصه یک دستی به سر آنها بکش و برگرد. روایاتش هست و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه

---

[1] . زاد المعاد، ج ۱، ص ۴۱۲، مناجات المحبین.

ـ هم در معادشناسی روایاتش را آورده‌اند که می‌آید و تااینکه آنها می‌آیند با او مشغول بشوند یک‌مرتبه دوباره برمی‌گردد و به آنجایی می‌رود که دیگر اصلاً نمی‌شود برای آن تصور بشود و همین حرفی است که بقیهٔ از بزرگان زدند:

چه التفات به لذات کائنات کند *** کسی که یافت دمی لذت وصال حبیب؟!
خیال ملک دو عالم نیاورد به خیال *** سری که نیست دمی خالی از خیال حبیب[1]

این همین حرف است منتها حالا چون بیچاره این شخص این حرف را زده کافر و مرتد و فاسق است و انحراف ایجاد کرده است. «کسی که یافت دمی لذت وصال حبیب»؛ این همین فرمایش امام سجاد علیه‌السّلام در مناجات محبین است که حضرت می‌فرمایند یا فرض بکنید در دعای کمیل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرمایند و در سایر ادعیه که از ائمه علیهم‌السّلام آمده همه اشاره به یک مطلب است. این عبارت از این مسئله است. حالا این را چه کسی می‌فهمد؟ آن کسی می‌فهمد که به حقیقت نوریه و تجرد در فلسفه و عرفان نظری رسیده باشد ولو عقلاً رسیده باشد و حقیقت نوریهٔ علم را ادراک

---

[1] . غزلیات شمس مغربی، غزل ۱۲.

بکند. آن حقیقت نوریهٔ علمیه در روایات حیض و نفاس به خدا نیست! آنجا کهنه و سنگ‌پا و از این گونی و چیزهای جدید هست که نمی‌دانم چه هستند! خلاصه اینها آنجا هست. یا فرض کنید روایاتی که مربوط به شکیات نماز و فلان و این حرف‌ها هستند. اینها در روایات دیگر ائمه و در مطالب دیگر مکتب وحی هست و هرکدام از اینها جایگاه خودش را دارد و انسان بدون دریافت این مطالب فلسفی و عرفانی کمیتش لنگ است آقاجان! هرچه هم در سایر مطالب غور کند باز کمیتش لنگ است.

خلاصه این علم عبارت از انکشاف آن حقیقت علمیه است. یعنی وقتی که انسان به آن حقایق علمیه رسید، یعنی نفسش با آن حقایق علمیه اتحاد پیدا می‌کند. این را رشد و ارتقاء سلوکی می‌گویند. بگذریم!

معنای ﴿لِيَعلَمَ ٱللَّهُ﴾ در آیات قرآن

این علم خارجی که آمد ﴿لِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ﴾[1] یعنی

---

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۵:
«و برای آنکه خدا بداند.»

انکشاف خارجی برای پروردگار پیدا بشود. چرا این انکشاف برای اوست؟ چون سلسلۀ علل به او منتهی می‌شود. اینکه می‌فرماید: انکشاف برای پروردگار ﴿لِيَعۡلَمَ﴾ استناد علم به پروردگار است یعنی پروردگار در مقام علیت و انکشاف خارجی علیت را به مرحلۀ تام و کمال می‌رساند و آن چه وقت است؟ همان وقتی است که این فرد در مقام جهاد شهید بشود، همان وقتی است که این فرد در مقام انفاق فلان انفاق را بکند، همین است که این فرد در مقام عبادت به فلان مطلب عبادی قیام کند و به تهجد و ازهاد قیام کند. این یعنی علیت سلسلۀ علل به مرتبۀ بروز و ظهور خارجی. بنابراین استناد به ﴿لِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ﴾ براین‌اساس است. البته با توجیهات و با یک مقداری ضمّ ضمائم.

اما صحبت در این است که علم در ذات پروردگار این صورت معنا ندارد باشد یعنی پروردگار در مقام علمی و در آن مقام علم اجمالی فقط یک صورتی از اشیاء دارد و این صورت را هم پیش خودش نگه داشته تا وقتش که برسد به این

صورت تحقق خارجی بدهد، آیا این‌طوری است؟! یعنی در ذات پروردگار صرفاً صور بدون محکی خارجی هست؟! اینکه معنا ندارد! معنا ندارد که یک صورت بدون محکی خارجی وجود داشته باشد و [معنا ندارد که] صورت و معلوم بالذات بدون معلوم بالعرض خارجی وجود داشته باشد!

معنای عالم بودن پروردگار نسبت به یک حقیقتی

بنابراین وقتی که ذات پروردگار نسبت به یک حقیقتی عالم است به چه معنایی است؟ به معنای تحقق نفس آن حقیقت در ذات پروردگار در مقام اجمال است. تحقق، نه صورت!

وجود صورت علمی همهٔ موجودات در نفس امام علیه‌السّلام

الآن همهٔ موجودات در نفس امام علیه‌السّلام صورت علمی دارند. صورت علمی یعنی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه از صبح بلند شده و یک دوربین دستش گرفته است! این دوربین چند مگابایت دارد؟ تمام اشیاء در عالم و کرهٔ زمین را یکی‌یکی عکس‌برداری کرده بعد سراغ کرهٔ قمر رفته و بعد سراغ آن رفته و همهٔ اینها در پرونده نگه داشته است. اینها چیست؟ چرت‌وپرت است آقا! اولاً که

بعضی‌ها آمدند اصلاً انکار کردند و گفتند که امام و این حرف‌ها چیست؟! خیال کردند حالا یک افراد و جمعیت زیاد... آخر داریم همه را با عقل خودمان مقایسه می‌کنیم.

تعریف از شخصیت مرحوم شیخ الشریعهٔ اصفهانی

من یک جا یک مطلبی می‌خواندم خیلی جالب بود، چندی پیش بود به مناسبتی یک مطلبی بود که یکی از آقایان ظاهراً مرحوم شیخ الشریعهٔ اصفهانی در نجف داشت تفسیر خطبهٔ حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام را می‌کرد و خیلی عالی تفسیر می‌کرد و خودش هم اهل حال بود. مرحوم شیخ الشریعه اهل فلسفه بود و همان کسی است که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم از ایشان در کتاب‌هایشان تعریف کردند. از افرادی بوده که قبلاً اهل فلسفه بود.

نتیجهٔ مقایسهٔ حقایق عالیه با عقول ضعیفهٔ خودمان

یک زمانی اصلاً نجف حوزهٔ عرفان و فلسفه بود و ازجمله ایشان که در ایام فاطمیه خودش هم منبر می‌رفت و هم خطبه را تفسیر می‌کرد. بعد وقتی که داشت این عبارات حضرت را [می‌خواند] چون خیلی خطبهٔ عجیبی است اصلاً آدم مبهوت می‌شود

که چطور حضرت نسبت به همهٔ امور از تمام بواطن احکام دین همه را دارد بیان می‌کند! جهاد برای این است و نماز برای این است و ولایت برای این است، همین‌که داشت می‌گفت، این قضیه را یکی از بزرگان نقل می‌کند، یکی از این علمای معروف نجف کنار من نشسته بود، ـ اینکه می‌گویم که بدون اطلاع بر این مطالب و اینها همهٔ ما کمیتمان لنگ است برای این است! ـ یک‌دفعه رو به من کرد و گفت: مگر می‌شود یک زن این مطالب را [بگوید] حتماً امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دیشب تعلیمش کرده و بعد حضرت بلند شده آمده این را گفته است! بعد یک‌دفعه تا این حرف را می‌زند اصلاً انگار به شیخ الشریعه الهام می‌شود، حالا یا می‌فهمد یا الهام می‌شود و یک عبارتی می‌گوید: كَذبَ الَّذينَ يَقولون أنَّها مُعلمةٌ! همان آن این را می‌گوید! همان عمر، دومی آمد راجع به این قضیه همین حرف این عالم را زد مثل اینکه یک ارتباطی بینشان خلاصه هست! او هم گفت: إنَّها مُعلمةٌ! علی یادش داده است! تا این عالم به این شخص که نشسته بوده رو می‌کند و این حرف را می‌گوید یک‌دفعه آن شیخ الشریعه از

آن بالا می‌گوید: كَذبَ الَّذينَ يَقولون أنَّها مُعلمةٌ! این‌هم به آن شخص رو می‌کند و می‌گوید که بفرما این‌هم جوابت!

این بی‌شعور این‌قدر نمی‌فهمد که بابا اینها مصدر ولایت هستند و دیگر زن و مرد معنا ندارد. ما ائمه را داریم به زن و مردی می‌شناسیم! ببینید مصیبت کجاست؟! آن‌وقت ما لواء داران دین هستیم به‌به به‌به! می‌گوییم که این زن است مگر می‌شود یک هم‌چنین حرف‌هایی بزند! حالا اگر همین مرد باشد و علی بشود و شمشیر بکشد و سر عمر بن عبدود را بیندازد آهان! این می‌تواند! اگر کسی مثل حضرت زهرا علیهاالسّلام باشد و هجده‌ساله باشد نمی‌تواند! هجده سال فقط تازه دودوتا چهارتا را فوقش بداند حالا خیلی نابغه باشد دوتا مسئلهٔ ریاضی هم بداند! این حرف‌ها چیست؟ این مطلب است! همهٔ اینها به‌خاطر این است که دست ما از معرفت به مبانی کوتاه است اما داریم آن حقایق عالیه را با عقول ضعیفهٔ خودمان مقایسه می‌کنیم و می‌گوییم که امام زمان عجّل الله تعالی فرجه مگر می‌تواند؟! آقا مگر

می‌شود امام زمان به‌تنهایی به یک‌یک افراد اطلاع داشته باشد؟ اگر بخواهد [اطلاع داشته باشد] از خدا می‌خواهد و خدا هم به او می‌گوید که مثلاً در فلان حجره چه خبر است و الآن دارند نان و پنیر و سبزی می‌خورند! اگر بخواهد بداند آن‌وقت از خدا می‌خواهد بعد خدا به او می‌گوید که آقا مثلاً در فلان حجره چه خبر است مثلاً نماز می‌خوانند، به این نحو هست. مگر می‌شود؟! صور علمیهٔ در نفس امام علیه‌السّلام یعنی نفس حقایق وجودیهٔ خارجیه در نفس امام! همین معنایش است. طبعاً این یک‌قدری احتیاج به توضیح دارد که إن‌شاءالله برای جلسهٔ بعد بماند.

تمام آیات قرآن و روایات راه‌گشا به یک واقع

تلمیذ: همهٔ این حقایق متدلّی در وجود و نفس حضرت امام است چون عبارت علیت یا در واقع عبد بودن نسبت به پیغمبر و نسبت به وجود منحصر بودن....

استاد: همان حقیقت واحدیت است. واحدیت یعنی مقام بروز و ظهور ذات در اسماء، این یعنی ولایت!

تلمیذ: بعد ولیّ خدا هم به این مرتبه می‌رسد؟ آن اتحادی که پیدا می‌کند همین حالت نسبت به ولیّ خدا پیدا هست؟

استاد: بله، پیدا می‌شود.

تلمیذ: اسامی که می‌گذارند نسبت به حیات یا وجود اینها را قبلش خدا در قرآن گفته است اما اگر در قرآن ذکر از این حیات و قدرت نشده بود ما اینها را از کجا استنباط می‌کردیم؟

استاد: حالا اگر کسی قرآن نخوانده نمی‌داند خدا

حیات دارد؟

تلمیذ: حیات به معنای استمرار وجود است و این را چون خدا گفته ما اسمش را حیات می‌گذاریم.

استاد: حالا اگر یک نصرانی قرآن نخوانده نمی‌فهمد خدا حیات دارد؟! تمام این آیات قرآن و روایات راه‌گشا به یک واقع هستند نه‌اینکه اینها مانع هستند. یک وقت من یک عبارتی در مصاحبات مرحوم علامه هست با کُربَن دیدم که راجع به تقدم روح بر ابدان که ایراد کرده بود که محال است که روح مقدم باشد که در این حرف است و اصلاً چه کسی گفته که این محال است؟! بنا بر آن مطلبی که خدمت رفقا گفتیم مسئله همین است نه‌اینکه... به مرحوم علامه ایراد کرده بود درحالی‌که در قرآن یا در روایات روح مقدم ذکر شده است. این مسئله برای من خیلی عجیب بود و تعجب کردم که اولاً در آیات قرآن هست مسئلهٔ عالم ذر که در قرآن تصریح هست این‌همه اشاره به عالم ارواح می‌کند و مسئلهٔ سمبلیک نیست بلکه یک حقیقت عینیهٔ خارجیه است که آن حقیقت عینیهٔ خارجیه هنوز صورت زمانی پیدا نکرده است و روح که منوط به زمان نیست! وانگهی بعد ایشان می‌فرمایند که این روایات

آحاد است و ما روایات آحاد را در این ارتباط قبول نمی‌کنیم! این مسئله خیلی عجیب می‌آید! یعنی به‌نظر می‌رسد که عقب‌نشینی از مواضع باشد. روایات در این زمینه هست و روایات هم درست است و آحاد هم نیست و روایاتی است که راجع به خلقت ابدان و ارواح ائمه این‌قدر روایات داریم که متواتر است نه‌اینکه مستفیض است؛ **«فَجَعَلَکُم بِعَرشِهِ مُحدِقینَ»** در زیارت جامعه و در زیارات دیگر قبل از اینکه خدا عالم را خلق کند ما در آنجا تسبیح می‌کردیم و... به‌به! پس اینها کجا رفت و این مسائل چه شد؟! **«أوَّلُ ما خَلَق اللهُ نورُ نَبیکَ یا جابِرُ»**[1] اینها آحاد نیست!

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] . غرر الأخبار، ص ۱۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲٤، به نقل از ریاض الجنان. با قدری اختلاف در مصادر.